

بی‌تردید حضور فعال و وسیل آسای مردم کلانشهرهای ایران در جریان انقلاب اسلامی، فراگیری و پیروزی سریع آن را در پی داشت در این میان اما نقش اساسی شهر اصفهان سین مهم و فراموش نشدنی است، تا جایی که بعدها امام را حل دریبانی رسا، اصفهان را «شهر شهیدان» نامیدند.
تاریخچه مبارزات مردمان این دیار رami توان به تفصیل به بازگویی نشست که ما در این مجال آن را از منظر جناب حجت الاسلام والمسلمین رحیمیان نماینده محترم ولی فقیه در بنیاد شهید وامورایثارگران به نظاره نشستیم.

اصفهان را از نظر مذهبی می توان سرآمد شهرها و استان های کشور دانست. این ویژگی برجسته در ابعاد گوناگون مردم این دیار قابل مشاهده است. حوزه علمیه ریشه دار، انبوه علما و دانشمندان، کثرت مساجد و حضور گسترده مردم در نماز جماعت و سایر مراسم و شعائر مذهبی از ویژگی های برجسته این شهر است. از جمله مراسمی که در سطح ایران و به طریق اولی در دیگر کشور های اسلامی

بی نظیر است، مراسم دعای ابوحمزه ثمالی است که تا آنجایی که به یاد دارم، حاج آقا مهدی مظاهری در تمام شب های ماه مبارک رمضان با جمعیت انبوه و حالات معنوی خاص، آن را در مسجد سید بر گزار می کرد و علاوه بر آن بعد از انقلاب به همین ترتیب این مراسم در گلزار شهدا نیز با حضور انبوه مردم بر گزار می شد. برگزاری مراسم گوناگون دیگری از این قبیل از ویژگی های شهر اصفهان است.

■ **آغازین حکومت نظامی در اصفهان**

برقراری اولین حکومت نظامی در دوران نهضت امام خمینی(ره) نیز مبین نقش فعال مردم اصفهان در این نهضت بود. تظاهرات سیل آسای مردم اصفهان در مناسبت های مختلف و فعالیت های گسترده روزانه در کوی و برزن و شهر و روستای این دیار در مبارزه با سلطه طاغوت و برقراری حکومت اسلامی، افتخار بزرگی است که در تاریخ کهن اصفهان می درخشد.
خطابه های آتشین و حماسه آفرین آقای سیدمحمد احمدی خمینی شهری و تحسن مردم در خانه آیت الله خادمی و شهدای هفتم تیر و فرو کشیدن مجسمه رضاخان در پایان راه پیمایی بزرگ روز عاشورا و... فراموش شدنی نیستند.

■ **سیلی خروشان باشهدای فراوان**

روز هفتم محرم ۱۳۹۹ قمری مصادف ۱۳۵۷/۹/۲۱ شمسی یکی از روزهای پرشکوه در مبارزات مردم اصفهان بود که بیشترین شهید را دادند. در این روزها صدها هزار نفر از میدا مسجد سید، مانند سیل خروشانی به طرف غرب این خیابان به حرکت در آمدند. پیشاپیش جمعیت، آیت الله خادمی و جمع زیادی از علما و طلاب بودند. راه پیمایان به متنهالیه خیابان مسجد سید، به چهارراه وقایی رسیدند. انبوهی از تانک و نفربر زرهی در میان چهارراه مستقر شده بود و عرض خیابان مسجد با دیواری از سربازان که روی زانو نشسته بودند و تفنگ هایشان را به سوی مردم نشانه رفته بودند، کاملاً مسدود شده بود. جمعیت متوقف شدند و روی زمین نشستند. در این حال نیم خیز شد و پشت سر را نگاه کرد، آخر جمعیت تا آن سوی مسجد سید در چند کیلومتری موج می زد. مذاکراتی برای باز کردن راه به عمل آمد و اعلام شد راه پیمایی به طور آرام ادامه خواهد یافت، اما بمحض اینکه جمعیت بلند شدند و به طرف جلو حرکت کردند، نیروهای حکومت نظامی مردم را به رگبار مسلسل مردم و اوج گیری بیشتر نهضت بود. شاهد بودم که صدها نفر شهید و زخمی شدند. از سویی مردم مشغول انتقال شهدا و مجروحان به داخل کوچه ها بودند و از سوی دیگر، عده ای با همه وجود آیت الله خادمی و دیگر روحانیون را در حلقه حفاظتی خود قرار داده بودند. در رگبار جمعیت با تانک ها جلوه میوم می کردند و پیشروی مردم به سوی چهارراه، آرایش نیروهای حکومت نظامی به هم ریخت. کماندوهای مسلح با سرعت هر چه بیشتر با به فرار گذاشتند و تانک ها و نفربرهای زرهی از صحنه نابدید شدند. این کشتار بی رحمانه باعث برانگیخته شدن احساسات مردم و اوج گیری بیشتر نهضت شد. مردم خشمگین، خیابان های اصلی اصفهان را درنوردیدند و تعدادی از سینماها و مراکز دولتی را در خیابان چهارباغ به آتش کشیدند. فردای آن روز، باز هم تظاهرات با شدت ادامه یافت و تعداد زیادی در اصفهان گرفتار شده. مجسمه رضاخان در میدان سمت شمال سی و سه پل به زیر کشیده شد، لیکن از عصر عاشورا بار دیگر حکومت نظامی شدت گرفت و با حضور پر رنگ تر نیروهای نظامی، جو رعب و وحشت به اوج خود رسید.

■ **حمله شبانه به منزل ماویا تاپ های آن**

در شب یازدهم در تاریکی و سکوت حکومت نظامی صدای کامیونی که مقابل خانه متوقف شد، تعجب ما را برانگیخت. مادم شتاب زده به طرف در دوید. بخشی از در خانه که شیشه ای بود، در روزهای قبل با سنگ برائی چماق به دست شکسته بود. از آن میان شکستگی در دید که کماندوها در حال پیاده شدن از کامیون هستند، فریادزنان میان جمع بازگشت. همزمان صدای چهمه و مهمهم آنان شنیده شد و تعداد زیادی از نیروهای حکومت نظامی در اطراف خانه ما مستقر شدند و بلافاصله شروع به تیر اندازی کردند. صدای شلیک گلوله ها و رگبار مسلسل ها تمام فضای منطقه را پر کرد. در آن لحظات همگی آماده شهادت بودیم. بچه ها که تا آن موقع از نزدیک صدای بی دری پیوسته مسلسل را نشنیده بودند، وحشت کرده بودند. مادر، همسر و خواهران یقین کرده بودند که آنان آمده اند تا حقیر و پدرم را جلوی چشمشان بکشند! نزدیک یک ساعت این وضعیت ادامه داشت و مقداری هم در کوچه های اطراف تیر اندازی و در نیمه های شب، منطقه را ترک کردند. از آن شب فرزند اولم، احمد که حدود سه ماه داشت، تقریباً از شیر مادر محروم بود. بعداً معلوم شد این حرکت در محل ما به سه منظور انجام گرفته بود: اولاً مرعوب ساختن مردم، ثانیاً ترساندن مردم از ارتباط با پدرم و ثالثاً تشجیع چماق به دست مادر برای مقابله با طرفداران امام. فردای آن روز افراد ترسویی را مشاهده کردم که از عبور کردن از پیاده روی سمت خانه ما اجتناب می کردند و حتی وقتی به یکی از آنها سلام کردم، بدون آنکه جواب سلام بدهد، با سرعت از آن سوی خیابان از حقیر فاصله گرفت و دور شد. همچنین در آن روز دسته چماق به دست ها را در محل به راه انداختند. این گروه معمولاً کسانی بودند که بیش از استضعاف مادی، دچار استضعاف فکری و معنوی بودند. افراد شرور و بی هویتی که با هدایت نیروهای امنیتی رژیم با دستی چماق و با دست دیگر عکس شاه را بالا می بردند و «جاوید شاه» می گفتند و هر گاه مقتضی می دیدند، به آنان دستور می دادند تا به خانه و زندگی و جان و مال مردم تعرض کنند و نمونه فبیع آن در همان ایام در نجف آباد افتاد که خسارات و ضایعات فراوانی به بار آوردند.

■ **جلاد ساواک در اصفهان**

چهره های معروف ساواک اصفهان، رضوی، شهیدی و نادری بودند، اما نادری خشن ترین و بیزارن ترین آنها بود. بی رحمانه کتک می زد و شکنجه می کرد. در چندین تاری که دستگیر شدم، با او مواجه شدم. او به محض ورود سخت کتک می زد و زشت ترین فحش ها را به زبان می آورد و سپس بازجویی می کرد. معروف بود که نادری با چهره ای دیگر و با اهداف فریبکارانه و شیطانی پیش یکی از علمای ساده لوح اصفهان درس می خواند و البته این کار را برای بهره گیری از برخی اصطلاحات دینی در برخورد با روحانیان و متدینینی که دستگیر می شدند و آزار رساندن بیشتر به آنان انجام می داد. این سوال تکراری او بود: «صول دین چند تاست؟» اگر پاسخ می دادی پنج تا، محکم می زد و می گفت: «بی سوادا! اصول دین سه تاست» و اگر می گفتی سه تا، باز هم می زد و



محمد رضا کالیبی

| روزنامه جوان | شماره ۳۶۱۵

پادمان

cultural@javanOnline.ir

خاطرات و نکته هایی از دوره اوجگیری انقلاب اسلامی در اصفهان

شکنجه های «نادری» با اصول دین!



میدان امام اصفهان در روزهای اوج گیری انقلاب. عکس: محمد الهیان

می گفت: «مگر تو وهابی هستی؟!» یا می پرسید: «و التّاعات نَزَعاً یا نَزَعاً؟» تا طرف را به اشتباه

پندازد و به این بهانه، کتک بزند. در حالی که در

قرآن «والتّاعات غِرَقاً» است.

کابوس وحشتناک نادری و همکارانش بر همه جاسایه انداخته بود. در کلاس درس، مجالس منبر و روضه تا جلسه امتحان. در امتحان متفرقه رودرستان در مدرسه هراتی اصفهان، مشغول نوشتن برگه امتحانی بودم که از بلندگو صدایم زدند و اعلام کردند به ورودی مدرسه مراجعه کنم. برگه را نیمه گاره گذاشتم و به آنجا رفتم. چند نفر بلافاصله احاطه ام کردند و مرا در اتومبیل انداختند. چشم بند سیاه به چشمم زدند، چون مسیرها را حفظ بودم، دقیقاً می فهمیدم به کجا می روم. از خیابان دنبال خودخانه به سی و سه پل رسیدند و به طرف چهارباغ پیچیدند و بعد از چند قدم وارد کوچه سمت راست و آخر کوچه، باز هم سمت راست و وارد ساختمانی شدند. چشمم را باز کردند و مثل دفعات قبل نادری منتظر بود. کتک و فحش و بدون سوال دو باره چشم هایم را بستند و به طرف منزلمان حرکت کردند. سرزده وارد خانه شدند. به مادرم و بچه ها نهب زدند. پدرم در خانه نبود. تمام وسایل زندگی را به هم ریختند. کتاب ها را زیر و رو کردند. کمد مخصوص پدرم را که قفل بود، شکستند، حتی ز فریزر ها را هم جست و جو کردند. تعدادی از کتاب ها را برداشتند، اما آنچه را که دنبالش بودند پیدا نکردند، چون از قبل پیش بینی لازم را کرده بودیم. از جمله اینکه تمام دست نوشته های اصلی ای که از امام داشتیم و اعلامیه ها و استادی از آن قبل در منزل مادر بزرگم در مکانی مطمئن مخفی کرده بودم و جلد عمده کتاب هایی را که از امام داشتیم، تعویض کرده بودم. مخصوصاً کتاب هایی که از نهضت برای پدرم فرستاده بودم، تمام جلد ظاهری داشتند و نام کتاب ها را با نام کتاب و مؤلفان دیگر پوشش می دادم و به طور عادی به ایران می فرستادم و طبیعی بود که این کتاب ها به هیچ وجه توجه مأموران ساواک را به خود جلب نمی کرد. با این حال مرا همراه خود بردند. مشابه این برنامه در طول مدتی که در اصفهان بودم، پیوسته تکرار می شد. معلوم بود آنان از فعالیت هایم اطلاع نایبند و پراکنده ای داشتند که بعد از پیروزی انقلاب و کشف منابعی که با ساواک همکاری می کردند، برخی از افرادی را که اطلاعات مربوط به حقیر را به ساواک گزارش می کردند، در اصفهان و قم شناسختم. در بازجویی ها هم هیچ چیزی نتوانستند به دست بیاورند.

■ **دیدار با جلااد ساواک در مجلس عروسی ا**
در اوضاعی که منفورترین چیز برایم نام و چهره نادری بود، برای عروسی پسر آقای طاهری دعوت شدم و خوشحال از اینکه بعد از سال ها در یک جشن عروسی خودمانی که دوستان صمیمی نیز حضور خواهند داشت، شرکت می کنم و ساعتی را در آرامش و مسرت سپری خواهم کرد، وارد جلسه شدم و به اتاقی که ملا بزرگ ترها نشسته بودند، راهنمایی شدم. سلام کردم و سرحال و شاداب



تصویر امام خمینی که بر اساس طرح اولیه حجت الاسلام رحیمیان خلق شد

نشستم. احوال پررسی را از سمت راست شروع کردم تا رسیدیم به نقطه مقابل. چشمم ایستاد! انتظار دیدن هر کسی را داشتم، اما نادری را هرگز در مخیله ام نمی خواستم راه بدهم تا چه رسد به نشستن در مقابل او! ضمن اینکه در کنار وی چند همکار معروف دیگرش هم نشسته بودند.

■ **فرجام جلااد ساواک**

نادری در روزهای اول پیروزی انقلاب، شناسایی و دستگیر شد. مقدار این بود که این جلااد و شکنجه گر به دست یکی از کسانی که به دست او شکنجه شده بود، اسیر شود و در همین دنیا به خاطر جنایت هایش قصاص شود. در آن روزها همه کسانی که به دست نادری شکنجه شده بودند، مایل بودند چهره آن گرگ ترنده خورا در حال اسارت مشاهده کنند، اما این فرصت برای من دست نداد.

نادری نام دیگری هم در محل خودمان داشت و تقریباً در تمام جلساتی که منبر می رفتم، حضور داشت. او ماوری بود که ظاهر ا فقط با انگیزه شام پرستی، داوطلبانه در خدمت منتقل شد و شب همه چیز را تا آنجا که با فهم اندکش می توانست بفهمد، از حقیر و پدرم گزارش می داد.

محدوی دوست تحویل دادم و ایشان آن را چاپ و بود. او شخصاً کمتر با دستگیر شدگان مواجه

می شد. تقوی سعی می کرد با برخی از روحانیون رابطه حسنه داشته باشد و چهره ای ملایم از خود نشان دهد. او هم بعد از انقلاب دستگیر شد به دست یکی از برادران به اصفهان منتقل شد و شب جشن عروسی خودمانی که دوستان صمیمی نیز حضور خواهند داشت، شرکت می کنم و ساعتی را در آرامش و مسرت سپری خواهم کرد، وارد جلسه شدم و به اتاقی که ملا بزرگ ترها نشسته بودند، راهنمایی شدم. سلام کردم و سرحال و شاداب

■ **طرح با گشت پیروز مندانده امام**

■ **تحصن علمای اصفهان**

همزمان با تحصن علما در دانشگاه تهران، علیه رژیم و اعتراض به مانعان از بازگشت امام به ایران، تحصن بزرگی از علما، وعاظ و فضایی اصفهان در مسجد سید این شهر بر گزار شد. چنین تجمعی از علما و وعاظ اصفهان در یک زمان و یک مکان بی نظیر بود. مرحوم آیت الله سیدعبدالحسین طیب که مؤلف تفسیر بزرگ اطیب البیان و از ارکان علم و تقوی در حوزه اصفهان بود، با وجود شرایط سنی نامساعدش، در صدر متحصنین حضور داشت و می فرمود: «در عالم رویا این ناد را در گوشم طنین انداز شد:

خمینی بت شکن

آمده اندر وطن

آتش نمودیان

ز مقدمش گلستان

۲۸ ساعت بیشتر از این رویای صادقه نگذشته بود که دقیقاً مضمون این جملات آهنگین و ملکوتی

عینیت یافت و به وقوع پیوست. امام درحالی که بت شاهنشاهی و هیمنه امریکارا شکسته بود، در ۱۲ بهمن ماه ۱۳۵۷ به وطن بازگشت.

■ **پی نوشت ها:**

(۱) «قطعاً این قرآن به آئینی ا که خود پایدار تر

است، راه می نماید»، سوره اسراء، آیه ۹.

(۲) «اری، حزب خداست که رستگار اند»، سوره مجادله، آیه ۲۲.

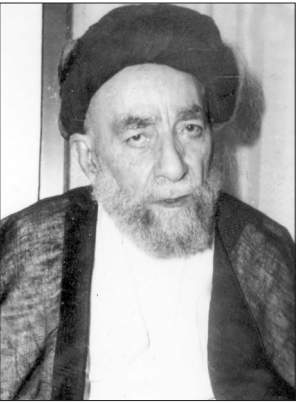
همزمان با تحصن علما در دانشگاه تهران، در اعتراض به معانعت از بازگشت امام به ایران، تحصن بزرگی از علما و فضایی اصفهان در مسجد سید این شهر بر گزار شد. چنین تجمعی از علما و وعاظ اصفهان در یک زمان و یک مکان بی نظیر بود. مرحوم آیت الله سید عبدالحسین طیب که مؤلف تفسیر بسزرگ اطیب البیان بود، نیز حضور داشت

نگاره

محمدعلی رحمانی

در تکریم یکی از پیشگازان انقلاب اسلامی در اصفهان آیت الله حاج آقا حسین خادمی اصفهانی

یار دیرین امام و انقلاب



عالم مجاهد آیت الله حاج آقا حسین خادمی هنگامی از نجف به اصفهان بازگشت که رضاخان تمام قدرت به دین ستیزی پرداخته و با بستن حوزه ها و گشودن مراکز فساد، مؤمنین را دچار انفعال کرده بود. آیت الله خادمی در برابر اقدامات رضاخان قد برافراشت و به تفسیر لباس و متحدالشکل کردن لباس مردان، کشف حجاب بانوان و جلوگیری از برگزاری مراسم عزاداری حضرت سید الشهدا(ع) اعتراض کرد. این اعتراضات باعث شد تا مأموران حکومت، مدتی خانه وی را تحت نظر قرار دادند، به طوری که خروج او از خانه ممکن نبود. در آن ایام روحانیون فقط با مجوز حکومتی می توانستند از لباس روحانیت استفاده کنند، اما آیت الله خادمی که از سال ۱۳۴۵ هـ. ق. از علمای نجف اجازه اجتهاد داشت، این مجوز را نداشت!

احساس تکلیف در زنده نگه داشتن شعارثا عاشورا اایشان را بر آن داشت تا در دوران خفقان رضاخانی، در نیمه های شب عده ای از خواص را به منزل دعوت کند و به عزاداری بپردازند. آیت الله خادمی، همچون هر فقیه متفکری، دخالت در امور اجتماعی و سیاسی مردم را وظیفه خود تلقی و بدان عمل می کرد لذا مبارزه با هجوم گسترده فرهنگی، سیاسی و اجتماعی رژیم پهلوی را اسر لوجه کار خود قرار داد و با فعال کردن هیئت علمی اصفهان، زمینه های مبارزه را فراهم آورد. وی با تشکیل جلسات مستمر این هیئت در منزل خود با سایر علما، جبهه گسترده ای را علیه نظام طاغوت ایجاد و همه دلسوزان دین و کشور را وارد صحنه کرد. وی در جریان نهضت ملی هم با آیت الله کاشانی همکاری و پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ با فدائیان اسلام از تباط داشت و ثواب صفوی و یارانش در سفری به اصفهان با او مشورت و گفت و گو کردند.

ساواک همواره فعالیت های سیاسی آیت الله خادمی را زیر نظر داشت. با آغاز نهضت امام در سال ۱۳۴۲، او نیز به مخالفت با لایحه انجمن های ایالتی و ولایتی برخاست و از همزمانی قیام با ایام عزاداری سالار شهیدان بهره جست و آن را به راهپیمایی باشکوهی در جهت حمایت از قیام امام تبدیل کرد. وی با تلاش های مستمر، از حرکت امام حمایت همه جانبه کرد و با صدور اعلامیه های متهورانه، مدارس علمیه اصفهان، بازار و مردم را به اعتراض تحریض می کرد و در دورانی که حتی یساد امام نیز جرم محسوب می شد، در منابر و محافل با صراحت از ایشان نام می برد. با اوج گیری مبارزات در سال ۱۳۴۲ عده ای از مبارزین اصفهان با نظارت ایشان چند دستگاه تکثیر تهیه و اعلامیه های امام و سایر علما را با نام های مختلف چاپ و پخش می کردند. گروه های تحت امر او که در تشکیل های سه، چهار نفری فعالیت می کردند، در سال های ۱۳۴۷ و ۱۳۵۴ توسط ساواک ضربه خوردند.



۱۳۵۸. قم. دیدار امام خمینی با آیت الله خادمی

با اوج گیری انقلاب در سال ۱۳۵۷، آیت الله خادمی با همکاری یارانش، به سازماندهی راهپیمایی ها و مجالس و سخنرانی ها پرداخت و تمام مراحل را زیر نظر گرفت. تحصن ۱۵ روزه مادران و خواهران زندانیان سیاسی در منزل ایشان و با محاصره نیروهای امنیتی در منزل ایشان شکل گرفت. در دوران اوج گیری انقلاب اسلامی، بازار اصفهان تعطیل شد. مردم برای کسب تکلیف به سوی منزل آیت الله خادمی روان شدند. این حرکت مردم به تظاهرات و سپس به تحصن در منزل ایشان بدل شد که روز ۱۰ به طول انجامید و تبدیل به قانون انقلاب گردید.

نیروهای نظامی در آخرین شب تحصن، منزل را محاصره و حکومت نظامی اعلام کردند و مردم را به خاک و خون کشیدند. مسئولان امنیتی استان به مرکز اعلام کردند که محرک اصلی وقایع اخیر، شخص آیت الله خادمی است. لذا با باید تمهید بدهد که با رژیم همکاری خواهد کرد یا اصفهان را ترک کند یا او و فرزندش دستگیر و زندانی شوند.

در بی مشورت های مقامات امنیتی با شرف امامی، نخست وزیر وقت، اعلام شد که دستگیری او اقدامات تند مردم اصفهان را به دنبال خواهد داشت، از این رو با تهدیدهای ناجوانمردانه، سعی کردند او را به رانو در آورند، لکن او با وجود کوهلوت سن و وضعیت نامساعد جسمانی با شرکت در اکثر مراسمها و سوار بر اتومبیل و پیشاپیش صفوف مردم حرکت می کرد و به آنان دلگرمی می داد.

در راهپیمایی ۱۷ آرم ماه ۱۳۵۷، آیت الله خادمی در برابر مأموران حکومت نظامی که مانع راهپیمایی شدند، ایستاد و دستور ادامه حرکت را داد. مأموران مردم را به گلوله بستند و آیت الله خادمی در میان سفیر گلوله و خون، روی زمین نشست و مردم را به استقامت دعوت کرد. همین اقدام موجب گردید که تیراندازی متوقف شود. آیت الله خادمی پس از تظاهرات عظیم تاسوعا و عاشورای ۱۳۵۷ که در دنبال آن مجسمه های پهلوی توسط مردم پایین کشیده شد و مأموران به مردم اصفهان حمله کردند، به مسئولان وقت اعلام کرد در صورت ادامه تهاجم ها اعلام جهاد خواهد کرد که این اوانیتماتوم به تعرض آنان خاتمه داد. وی پس از پیروزی انقلاب نیز از حمایت قاطع و همه جانبه خود از آمان های حضرت امام (ره) دست برنداشت و در تمامی مراحل، وفاداری خود را به اثبات رساند. او در انتخابات خبرگان اول (قانون اساسی) و دوم از طرف مردم استان اصفهان به نمایندگی برگزیده شد و به رغم ضعف و بیماری در جلسات شرکت می کرد. اولین جلسه مجلس خبرگان اول با ریاست سنی وی رسمیت یافت. با شروع جنگ تحمیلی تلاش های پشتیبانی بی نظیر او از جبهه ها شروع شد و این تلاش های بی دریغ، برای همیشه در حافظه تاریخ انقلاب و دفاع مقدس ثبت گردید.

سرانجام این عالم ربانی در روز دوشنبه بیستم اسفند ماه ۱۳۶۳ روی در نقاب خاک کشید و روح پاکش به اجداد طاهربیش پیوست و با رفتن خود ثلمه جبران نابذیری بر اسلام، ایران و خصوصاً اصفهان وارد کرد. انتشار خبر رحلت او همه اصفهان و شهرهای حومه آن را به غزا نشاند و شهر تعطیل و سه روز عزای عمومی اعلام شد. پیکر پاک آن فقید سعید پس از تشییع باشکوهی، به مشهد مقدس منتقل و در جوار بارگاه ملکوتی حضرت رضا (ع) به خاک سپرده شد.